

انسان سلطه جو

انسان مدرن سنجیده ولی فاقد عاطفه است، درست مانند یک عروسک خیمه شب بازی. قابل اعتماد است، اما در زندگی هیچ گونه هدف، آرزو، خواسته و علاقه ای ندارد. زندگی اش بی اندازه خسته کننده، تهی و بی معنی است. وی دیگران را کنترل می کند و تحت سلطه جویی قرار می دهد و خود نیز در تارهای سلطه جویی اش گرفتار می شود.

درک و قبول این حقیقت که انسان مردن مرده و دارای شخصیتی دروغین است و مفهوم زنده بودن و انسان بودن را از دست داده است برای ما مشکل است. با وجود این، چنان چه انسان به مخاطره تن بدهد، بیدار و زنده شود، می تواند مجدداً انسانیت خود را احساس کند و از مردگی و سلطه جویی عمدی، به خویشتن سازی آزاد و سازنده راه یابد.

سلطه جو شخصی است که دیگران را استثمار می کند، مورد استفاده قرار می دهد، و خودش و دیگران را به عنوان «اشیا»، کنترل می کند. هدف مشاوره و روان درمانی این است که فرد سلطه جو تبدیل به فردی خویشتن ساز شود: کسی که خود و دیگران را «اشیا» نمی داند بلکه انسان ها را به عنوان «اشخاص» می شناسد و شکست خود و سلطه جویی های خود را به قابلیت ها و رشد مثبت تبدیل کرده است.

انسان سلطه جو یک فروشنده ی اتومبیل است که به ما اتومبیلی را می فروشد بدون این که واقعاً قصد خرید آن را داشته باشیم یا یک پدر مسئول است که در مورد دانشکده و شغل آینده ی پسرش مستبدانه تصمیم می گیرد بدون این که به نظر و علائق او اهمیت بدهد. او استاد دانشمندی است که مطالب درسی خود را به صورت تکراری و بدون اظهار عقیده ی شخصی عیناً نقل می کند. کودک بشاشی است که تملق پدر بزرگش را می گوید تا با او بازی کند، یک دختر منشی اغواگر است که زیرکانه حواس رئیس خود را از توجه به املای غلط لغات پرت می کند، و بالاخره مهمان خسته ای است که با دلخوری می گوید: «مهمانی عالی بود.» در حالی که می توانست به سادگی بگوید: «از این که ما را دعوت کردید، متشکرم.» انسان سلطه جو نوجوانی است که بزرگ ترها را برای یک ساعت دویست دلاری که برای غواصی لازم دارد، اغوا می کند یا تاجر محترمی است که موقعیت خود را در گرو تعداد ساعات و کارآمدی کارکنانی می داند که آن ها را با دادن دستمزد خریده و اجیر کرده است.

سلطه جویان فراوانند. همه ی ما سلطه جو هستیم. ما هشیارانه، به طور نیمه آگاه تمام حیل های دروغین را به کار می بریم تا حیات طبیعی و واقعی خودمان را پنهان کنیم و در این جریان، خود و هم نوعان خود را به سطح اشیا تنزل دهیم تا قابل کنترل شوند.

به طور کلی سلطه جو را می توان این طور تعریف کرد: شخصی که با روش های غیراخلاقی، خود و دیگران را به عنوان اشیا استثمار، استفاده یا کنترل می کند. هر چند هر کس تا اندازه ای سلطه جو است، اما روان شناسی انسان مدرن عقیده دارد که از این سلطه جویی ها می توان قابلیت های مثبتی که آن را «خویشتن سازی» می نامند، به وجود آورد. نقطه ی مقابل فرد سلطه جو، فرد خویشتن ساز است که می توان او را این طور تعریف

کرد: شخصی که خود و دیگران را به عنوان افراد یا موجوداتی با قابلیت های بی مانند قدر می نهد و خویشتن واقعی خود را آشکار می کند. تضاد در این است که قسمتی از وجود هر یک از ما سلطه جو و قسمت دیگر خویشتن ساز است، اما قادر هستیم به طور مستمر در جهت خویشتن سازی حرکت کنیم. انسان خویشتن ساز به احساساتش اعتماد دارد، احتیاجات و ترجیحات خود را ابراز می دارد، به خواسته ها و رفتارهای ناشایست خود اقرار می کند، از مقابله با دشمن دانا لذت می برد، در هنگام ضرورت واقعاً کمک می کند و علاوه بر صفات برجسته ی دیگر به طور صادقانه و سازنده پرخاشگر است.

منبع مقاله : قاضی، قاسم؛ (۱۳۸۷) سلطه جویی: از سلطه جویی تا خویشتن سازی، تهران: نشر قطره

[روان شناسی انسان سلطه جو](#)